



## سید جمال الدین اسدآبادی؛ مصلح خستگی ناپذیر جهان اسلام

115 سال از سالروز وفاتش می‌گذرد؛ سید جمال الدین اسدآبادی. مصلح و تجدد گرای اسلامی که موجب به وجود آمدن نهضت‌های اسلام‌گرایی در کشورهای اسلامی شده است.

115 سال از سالروز وفاتش می‌گذرد؛ سید جمال الدین اسدآبادی. مصلح و تجدد گرای اسلامی که موجب به وجود آمدن نهضت‌های اسلام‌گرایی در کشورهای اسلامی شده است، وی در طول مبارزات خود مسافرت‌های بسیاری به کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی کرد و دائماً مسلمانان را به بیداری اسلامی و وحدت تشویق می‌کرد. روشن‌گری و بیداری ملل مسلمان به واقع عمده‌ترین و اصلی‌ترین آرمان و اهداف سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی در طی چهار دهه قیام و تلاش وی در ممالک اسلامی به شمار می‌رود. نهضت بیدارگری در جهان اسلام که سید آگاهانه و از روی شناخت و تجربه سنگ بنای آن را بنا نهاد و در راه آن مصائب و سختی‌های فراوانی را به جان خرید ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین گام در زمان خویش محسوب می‌شود، زیرا آنچه جهان اسلام و جوامع مسلمانان را در طول قرن‌های متمادی تا به امروز در برابر انواع مشکلات درونی و ناخواسته یا ترندهای بیرونی و جریان‌های تحمیلی به شدت آسیب‌پذیر ساخته است فرو رفتن در خواب غفلت است.

سید جمال فرزند سید صفدر در سال 1254 ه. ق در محله سیدان اسدآباد همدان چشم به جهان گشود. درباره ملیت وی اختلاف است، ایرانیان وی را ایرانی و شیعه و از مردم اسدآباد همدان می‌دانند و گروهی دیگر حنفی‌مذهب و از مردم اسدآباد کابل می‌دانند. سید جمال صلاح نمی‌دانسته کسی به هویت وی پی ببرد به طوری که گاهی به جای اسدآبادی، سعدآبادی امضا می‌کرد؛ به همین علت عده‌ای زادگاه وی را اسدآباد کبر افغانستان دانسته‌اند.

سید از پنج سالگی خواندن و نوشتن را نزد پدرش آغاز کرد و با برخورداری از هوش سرشار و تیزبینی و علاقه به زودی خواندن و نوشتن را آموخت و با فارسی و عربی انس و الفت پیدا کرد و بعدها با زبان انگلیسی آشنا شد برای تکمیل اندوخته‌های خود در سال 1264 ق در ده سالگی به همراه پدرش به قزوین رفت و در حوزه علمیه و مدارس آن شهر به تحصیل پرداخت. وی در ابتدای سال 1266 به تهران عزیمت و در محله سنگلج سکونت کرد آقاسید محمدصادق طباطبایی با دستان خود لباس روحانیت را بر تن او پوشاند و عمامه بر سر وی نهاد.

سید در سال 1266 ق راهی بروجرد شد و به مدت سه ماه در این شهر ماند و از محضر میرزا محمود بروجردی بهره برد. بعد از مدتی، به همراه پدرش به نجف اشرف وارد شد و از وجود استادانی همچون شیخ مرتضی انصاری در فقه و اصول و ملاحسینقلی در جزینی همدانی در اخلاق و عرفان کسب فیض کرد و مدت چهار سال در نجف اشرف مشغول تحصیل و از استاد خود شیخ مرتضی انصاری دارای اجازه فقط در امور شرعی بود.

سیدجمال در هفده سالگی برای اصلاح اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی مردم هندوستان از طریق بوشهر راهی آن سرزمین شد و حدود یک سال‌ونیم به فراگیری ریاضی و هندسه و دیگر علوم جدید مشغول شد و در کنار آن به آموزش و تعلیم به علاقه‌مندان به این علوم پرداخت و پس از مدتی با کشتی عازم مکه شد و در اواخر سال 1273 ه ق به این شهر مقدس رسید.

سید بعد از زیارت حرمین شریفین به کربلا و نجف بر می‌گردد و حدود چهار سال با نحوه زندگی و افکار و عقاید و اندیشه‌های مردم و خط مشی سیاسی حاکمان جوامع مذکور آشنا می‌شود. سپس، از طریق اسدآباد، عازم خراسان و افغانستان می‌شود. وی مدت پنج شش ماهی در تهران مشغول خدمت به خلق می‌شود و به حالت ناخوشی و ضعف بنیه راهی خراسان می‌شود و پس از زیارت امام هشتم به کابل که هدف مسافرت وی بود قدم گذارده، با امیر کابل هم صحبت می‌شود و بعد از آن به خدمت امیر دوست‌محمدخان می‌رسد.

سید قریب پنج سال در افغانستان توقف کرد و تاریخ الافغان را که از آثار برجسته اوست نوشت و ملت افغان را از خواب غفلت بیدار و حیات نویی به کالبد ملت افغان داد چنانکه فعلاً افغانیان اسم او را به تعظیم و تقدیس بر سر زبان می‌برند. سید در افغانستان مناصب بزرگی را ملی کرد و به عبارتی وزارت محمد اعظم خان را دارا بود.

سید در سال 1282 ق وارد تهران می شود و پنج ماه ماندگار می شود. به نظر می رسد، اوضاع ایران را مناسب فعالیت نمی بیند و مجدداً به طرف افغانستان عزیمت می کند. در این زمان، افغانستان دچار جنگ داخلی بود و سید در این جنگ طرفدار محمد اعظم خان بود. سید بعد از مدتی در سال 1285 افغانستان را ترک و وارد بمبئی هند می شود و با وجود این که تحت نظر دولت بود بزرگان خطابه، مردم مسلمان را علیه استعمارگران به اتحاد دعوت می کرد. سرانجام، بر اثر فشار انگلستان که هندوستان را لانه خود کرده بود ناچار به ترک آنجا شد. سید در مدت کوتاهی که در هند بود بذریع آزادی و اتحاد علیه دشمن مشترک را کاشت و ارتباط روشنفکران و رجال علمی و دینی و نیز ارتباط مردم با سید برای استعمار انگلیس تحمل ناپذیر بود به طوری که مأموران انگلیسی به سید می گویند: "دولت هند وسایل اقامت دو ماهه شما را تهیه کرده، اما امروز به شما می گوئیم که محیط این سامان برای اقامت شما مساعد نیست."

سید پس از ترک هند برای اولین بار در سال 1285 ق وارد مصر شد و بیش از چهل روز در قاهره اقامت کرد و در دانشگاه الازهر مصر سخنرانی هایی علیه دولت وقت که حامی انگلیس بود ایراد کرد که برای دولت وقت گران تمام شد و وی را به بهانه مسلمان شدن کشیشی از آن دیار اخراج کردند. سپس، راهی استانبول شد و در آنجا مورد استقبال گرمی قرار گرفت و با عالی پاشا و فؤاد پاشا ملاقات و نزد سلطان تقرب پیدا کرد و عضو انجمن فرهنگ شد، اما بر اثر مخالفت عده ای از جمله حسن فهمی شیخ الاسلام متصدی اوقاف عثمانی که وجود سید را مخل منافع خود می دیدند، سلطان مجبور شد دستور اخراج وی را از عثمانی صادر کند.

سید بعد از ترک عثمانی بار دیگر وارد مصر شد. هر چند که قصد نداشت در آنجا بماند، با اصرار ریاض پاشا ماندگار شد و دولت هم مستمری ای برایش برقرار کرد و مشغول تعلیم و تربیت جوانان شد و به آنان حکمت الهی و فلسفه و فقه و اصول و هیئت جدید آموخت. سید در کنار تعلیم به جوانان در صدد مبارزه با افکار و اعتقاداتی برآمد که استعمارگران به مردم تحمیل کرده بودند و با تمام وجود در این راه کوشید و مردم مصر را به مقام و عظمت خود و راه و روشی که استعمارگران برای به زنجیر کشیدن آنان به کار می بردند متوجه ساخت.

حرکتهای سازمان یا فتنه سیاسی وی باعث شد رژیم مصر تحمل نکند و وی را از دیار مصر اخراج کند، اما علیرغم خواست دشمنان تلاشهای علمی و فرهنگی سید به بار نشست و احمد امین در این باره می نویسد: "آن بذریهایی که سید در فارس و آستانه پاشید نروبیید، اما آنچه در مصر تجربه کرد رویید و رشد کرد."

سرانجام، بر اثر مخالفت های انگلستان و وحشتی که از وی داشت، پس از 9 سال اقامت در مصر، تصمیم بر تبعید ایشان گرفته شد و در سال 1296 ق دستگیر و به کانال سوئز روانه کردند سید زمانی که در مصر بود به کشورهای مراکش و الجزایر و تونس نیز مسافرت هایی کرده بود.

وی پس از ترک مصر به سوی هند رهسپار شد و در مسیر راه در جده توقف کرد و از آنجا به حیدرآباد هند وارد شد و در این شهر مشغول فعالیت فرهنگی و سیاسی شد تا این که به تحریک انگلستان از آنجا اخراج و به کلکته فرستاده شد. سید در حیدرآباد مجله معلم شفیق را ایجاد کرد و در هند تشکیلاتی به نام عروه و مجله ای به همین نام تأسیس کرد.

سید جمال در سال 1300 ق کلکته را به قصد لندن و پاریس ترک کرد و در ماه صفر به کانال سوئز رسید. وی در همین سال وارد لندن شد و پس از اندکی توقف به پاریس رفت. سید با قیافه شرقی و عمامه وارد لندن و با لباس استانبولی وارد پاریس شد و هرگز لباس فرنگی نپوشید.

سید جمال پس از ورود به تهران به حضور شاه رفت و به سبب این که در همان مجلس اول در مورد اصلاحات و لزوم وضع قانون سخن گفت برای ناصرالدین شاه ناخوشایند بود. شاه از سید می پرسد که از من چه می خواهی؟ سید پاسخ می دهد که گوش شنوا!

شاه از قاطعیت وی ناراحت می شود و دیگر هیچگاه او را به حضور نمی طلبد و حتی بر اثر سعایت از وجود سید متوحش شده، به حاج امین الضرب ابلاغ می کند "توقف سید در تهران به صلاح نیست؛ به خراسان برود."

سرانجام، سید ایران را به قصد روسیه ترک و سعی کرد بین روس و دول اسلامی (ایران و عثمانی و افغانستان) علیه انگلستان اتحاد برقرار کند. سید جمال حدود دو سال در پترزبورگ ماندگار شد و دیدارهایی با تزار روس داشت.

سید جمال در سال 1306 تذکره خود را ویزا می کند و به آلمان می رود و در مونیخ بین سید و ناصرالدین شاه دیداری صورت می گیرد و در نتیجه شاه از وی می خواهد بار دیگر به ایران باز گردد و در کار تدوین قانون یاری رساند. سید دعوت شاه را پذیرفت و به روسیه

رفت و پس از اقامتی کوتاه در سال 1307 وارد تهران شد. سید در تهران اقدامات اصلاح طلبانه‌اش را پی گرفت؛ شاه عکس‌العملی نشان نداد و تصمیم گرفت او را از تهران و ایران اخراج کند. بعد از مدتی، سید در حضرت عبدالعظیم متحصن شد و قریب هفت ماه در آنجا بود و سرانجام مأموران حکومتی او را از تحصن بیرون کشیدند و تحت‌الحفظ تا مرز خانقین همراهی و از ایران بیرون کردند.

وی وارد بغداد شد و مأموران حکومتی او را به بصره بردند. سید بعد از مدتی برای بهبودی حالش به لندن رفت و در این زمان بر ضد امتیاز دخانیات به فعالیت پرداخت و در مجالس عمومی چندین نطق خاطبه درباره اوضاع ایران بیان کرد و مقالاتی در جراید انگلیس نوشت. از جمله اقدامات دیگر سید در لندن انتشار نشریه "ضیاءالخافقین" بود که پس از هشت شماره تعطیل شد. سید جمال در سال 1310 به دعوت سلطان عبدالحمید به استانبول رفت و سلطان عبدالحمید به امید این که از فعالیتهای سید جمال و نفوذ او در ممالک اسلامی برای اتحاد ممالک اسلامی در جوار جای داد و خانه‌ای در استانبول برای وی مهیا و ماهانه مقداری لیره عثمانی برای وی تعیین کرد.

سید جمال حدود چهار سال و نه ماه در پایتخت عثمانی اقامت گزید. وی در ابتدا پیش سلطان بسیار مقرب و محترم بود، اما بعد از مدتی بر اثر دسیسه‌چینیها و بدگوییها از قدر و منزلت وی کاسته شد و باعث شد که فعالیت وی محدود شود، زیرا عملاً در زندان و تحت مراقبت شدید بود. گذشته از آن، پس از ترور ناصرالدین شاه، تقاضای استرداد سید به ایران از طرف دولت عثمانی پذیرفته نشد.

سرانجام، روز سه شنبه شوال 1314 در استانبول درگذشت و به احتمال قوی وی را مسموم کردند. سید آخرین پیام خود را قبل از شهادت در زندان سلطان عبدالحمید برای هم‌مسلكهای ایرانی خود چنین می‌نویسد: "در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم، نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات... خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن... کشته می‌شوم برای زندگی قدم، ولی افسوس می‌خورم از این که کشته‌های خود را ندرویدم، به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل شرق را ببینم؛ دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی را از حلقوم امم مشرق بشنوم. ای کاش، من تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار مردم کاشته بودم. چه خوش بود، تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره‌زار سلطنت فاسد نمی‌کردم؛ هرچه در این زمین کویر غرس کردم فاسد شد. در این مدت، هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت... امیدواریها به ایرانم بود... با هزاران وعده و وعید به ترکیه احضارم کردند و این نوع مغلول و مقهورم نمودند. صفحه روزگار حرف حق را ضبط می‌کند.

... شما که میوه رسیده ایران هستید و برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده‌اید، از حبس و قتال نترسید،... از حرکت مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید و با نهایت سرعت بکوشید... طبیعت با شما یار است، دخالت طبیعت مددکار... بنیاد حکومت مطلبه منعدم شدنی است، شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید... سعی کنید موانعی را که میان الفت شما و سایر ملل واضع شد رفع کنید. گول عوام‌فریبان را نخورید.

\*نویسنده: مصطفی مهدوی